نگاه

اخلاق و اصولگرایان جوان

صادق زیباکلام
استاد دانشگاه

● قالب نوشته‌ها درخصوص جناح راست، محافظه‌کاران یا اصولگرایان، حول محور باورهای سیاسی آنان است. اگر هم تحلیلی پیرامون تفاوت‌ها میان اصولگرایان قدیمی‌تر از یک‌سو و جوان‌ترها از سوی دیگر صورت بگیرد، باز بر سر باورها و گرایشات سیاسی آنان است. اینکه نسل قدیمی‌تر و سنتی‌تر اصولگرایان، همچون دکتر عباس شیبانی، مرحوم حبیب‌الله عسگراولادی، مرحوم آیت‌الله مهدوی‌کنی یا آیت‌الله شیخ‌محمدیزدی، مرحوم آذری‌قمی یا دکتر احمد توکلی چه آرا و گرایشات سیاسی داشتند و نسل جدید اصولگرایان همچون مهدی کوچک‌زاده، علیرضا زاکانی، مهرداد بذرپاش، حجت‌الاسلام علیرضا پناهیان، حجت‌الاسلام حمید رسایی، الیاس نادران و... چه گرایشات و باورهای سیاسی دارند؟ این یادداشت معتقد است اگرچه مبانی و باورهای سیاسی بسیار مهم هستند، اما اخلاق و درست‌تر گفته باشیم تفاوت‌های اخلاقی میان دو نسل از اصولگرایان، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

بگذارید کار خود را با طرح این پرسش شروع کنم که آیا اساسا تفاوت یا تفاوت‌هایی میان نسل قدیم با نسل جدید اصولگرایان وجود دارد یا خیر؟ در پاسخ باید گفت البته تفاوت در سلوک اخلاقی میان آنان وجود دارد. در عین حال باید متذکر شویم که نگارنده به هیچ روی به «قاعده تعمیم» اعتقادی ندارم و نمی‌خواهم یک حکم کلی یا یک قاعده کلی وضع کنم؛ به‌عبارت‌دیگر مرادم از گفتن اینکه میان دو نسل قدیم و جدید اصولگرایان تفاوت‌هایی از نظر رفتارهای اخلاقی وجود دارد، به هیچ روی به معنای آن نیست که همه سنتی‌ها رفتارهای اخلاقی یکسانی داشتند و ایضا همه نسل جدیدی‌ها هم سلوک اخلاقی مشابهی دارند. یقینا هم در قدیمی‌ها و هم در نسل جدیدی‌ها استثنائاتی می‌توان سراغ گرفت. به علاوه مرز یا تقسیم‌بندی اصلی میان قدیمی‌ها و جدیدی‌ها وجود ندارد. برخی اصولگرایان که دست‌کم از نظر سنی به نسل گذشته تعلق دارند، رفتارهای اخلاقی‌شان به جای شباهت به‌هم‌نسلان خودشان، بیشتر نزدیک می‌شود به نسل جدیدی‌ها؛ برای مثال، آیت‌الله سیداحمد علم‌الهدی، آیت‌الله موحدی‌کرمانی یا حجت‌الاسلام کاظم صدیقی و شماری دیگر، با اینکه از نظر سنی به نسل قدیمی‌تر تعلق راست دارند اما از نظر اخلاق سیاسی کاملا با نسل جدیدی‌ها همچون آیت‌الله سیداحمد خاتمی و دیگران که از آنان به‌عنوان نسل جوان نام بردیم، در یک طیف قرار می‌گیرند.

یکی از بارزترین نکاتی که میان نسل جدید و قدیم اصولگرایان تفاوت به وجود می‌آورد، رفتارشان در برابر مخالفان و رقبای سیاسی است. سنتی‌ها ضمن آنکه روی باورها و نظرات سیاسی تاکید می‌ورزیدند بسیاری از آنها حاضر نمی‌شدند به واسطه ملاحظات سیاسی یا عقیدتی، عقبه و گذشته مخالفان را نادیده بگیرند. رفتار مرحوم عسگراولادی یا حتی مرحوم آذری‌قمی مصداق اخلاق‌مداری و رعایت تقوای سیاسی قدیمی‌ها بود یا مرحوم آیت‌الله مهدوی‌کنی نیز کمتر حاضر می‌شد چشم روی مخالف، منتقد و رقیب سیاسی بسته و هرچه به نظرش می‌رسد به وی بگوید. اصولگرایان سنتی حداقل‌هایی را در کشمکش‌های سیاسی و نسبت به مخالفان رعایت می‌کردند. همه‌چیز برای آنها در سیاست و رقابت بر سر دستیابی به کرسی‌های فلان نهاد خلاصه نمی‌شد. برای بسیاری از اصولگرایان سنتی، هدف اگرچه مقدس و شریعت نبی‌اکرم(ص) می‌بود، مع ذالک هر رفتار سیاسی را برای رسیدن به آن هدف نه شرعا جایز می‌دانستند و نه حاضر بودند به کار بگیرند.

اما برای طیف جوان‌تر، به نظر می‌رسد که قداست هدف، وسیله را برایشان تا حدود زیادی توجیه می‌کند. رویکرد جوان‌ترها نسبت به مخالفان و منتقدان تندتر از قدیمی‌هاست. سنتی‌ترها کمتر حاضر می‌شدند هر طور که شد و هر ابزار و هر گفته‌ای را در قبال رقبا و مخالفان سیاسی به کار گیرند اما اصولگرایان جوان چنان با بغض و کینه و بدون گذشت نسبت به منتقدان برخورد می‌کنند که گویی دانایی مطلق هستند و مخالفان، برعکس، جهالت کامل هستند. به‌عنوان مثال هردو جریان اصولگرا با آمریکا مخالفت می‌ورزیدند اما دشمنی و موضع‌گیری نسل‌جدیدی‌ها به‌مراتب متفاوت‌تر از نسل قبلی است و اهل منطق و دریافت درست از شرایط جهانی امروز نیستند.

از نظر جهان‌بینی و باورهای سیاسی هم اصولگرایان جوان با قدیمی‌ها، تفاوت‌های آشکاری دارند. مخالفت جدیدی‌ها با مفاهیمی چون «دموکراسی» و... خیلی بیشتر از نسل قبلی است. جدیدی‌ها به کل خواهان رویارویی با مفاهیم و تمدن غرب هستند. تاکید و اصرار تکرار آنها روی مقولاتی همچون علوم انسانی اسلامی، سبک زندگی جدید در مقابل آنچه فاسد می‌پندارند، محدودکردن هرچه‌بیشتر مراودات علمی، آکادمیک و فرهنگی با غرب، اصرار و تاکید بر غرب‌ستیزی، آمریکاستیزی و... از جمله تفاوت‌های دیگر اصولگرایان نسل جدید با سنتی‌هاست.

حسن بیادی در گفت‌وگو با «شرق»:

اصولگرایان سنتی، تفکر حزبی را در عمل دنبال کنند

حسین سخندان

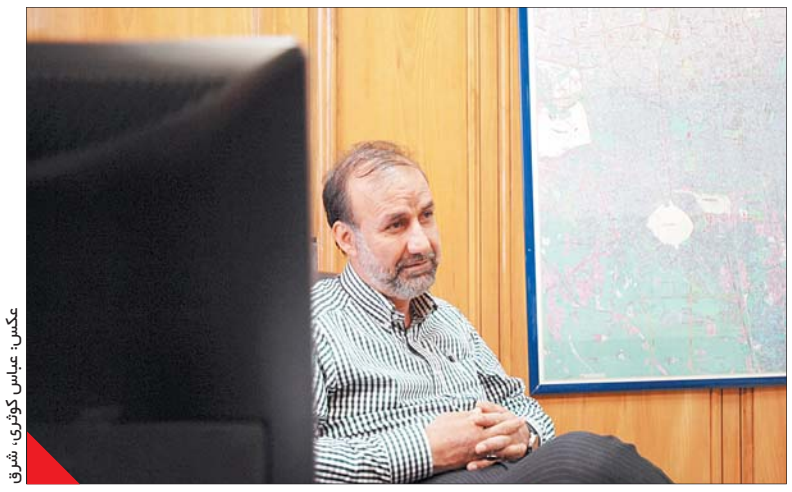

عکس: عباس کوثری، شرق

بررسی شرایط حاکم بر اردوگاه اصولگرایان، معمولا در موعد انتخابات به‌صورت پررنگ‌تری صورت می‌گیرد. اما اگر موضوع یک تحلیلگر، بررسی کار تشکیلاتی باشد باید در تمام ایام سال و دهه به آن بپردازد؛ نه‌فقط فصل انتخابات. طیف‌بندی‌های گوناگون درون اصولگرایان، موضوع امروز و دیروز نیست و پس از دوم‌خرداد۷۶ به تدریج خود را نشان داد. معمولا بزرگان این جریان تلاش کرده‌اند تا یک‌رویه واحد را به نمایش بگذارند اما برخی طیف‌های جوان‌تر و نیروهای تندرو، کمتر به این امر تن داده‌اند. حسن بیادی، نایب‌رییس ادوار دوم و سوم شورای شهر تهران و دبیرکل جمعیت آبادگران- از تشکیلات جناح اصولگرا- به سوالات «شرق» درباره شرایط امروز طیف سنتی جریان راست سابق و اصولگرای امروز، پاسخ داده است که در ادامه می‌آید:

وضعیت تشکل‌های موسوم به راست سنتی پس از درگذشت آیت‌الله مهدوی‌کنی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

عملکرد این مجموعه، یعنی طیف سنتی اصولگرایان، با عملکرد و توانمندی‌های خاص آیت‌الله مهدوی‌کنی ارتباط مستقیم داشت. پس به‌طور طبیعی این خلأ حتما احساس خواهد شد و دشوار است که فردی را بتوان باسابقه علاقه به کار تشکیلاتی و سعه‌صدر مرحوم‌مهدوی‌کنی پیدا و جایگزین کرد. ایشان به معنای واقعی کلمه، «تشکیلاتی» بود. دومین خصوصیت ایشان این بود که اهل تربیت نیروی انسانی بود نه صرفا در دانشگاه بلکه در هرکجا ظرفیت می‌دید بدون درنظرگرفتن رویکردهای جناحی، به‌عنوان حامی پشت‌سر این ظرفیت قرار می‌گرفت تا آن را در خدمت کشور درآورد. اگر کسی از سیستم کدورت پیدا می‌کرد یا زاویه‌ای ایجاد می‌شد، آقای مهدوی بلافاصله به دنبال «نابودی» وی نمی‌رفت و تمام ظرفیت‌های موجود را هزینه می‌کرد تا آن فرد را احیا کند و به شرایط فعالیت سیاسی بازگرداند چون هزینه‌های ازدست‌دادن نیروی انسانی برای کشور و برای حوزه سیاست را به واقع می‌دانست. پرکردن جایگاه چنین فردی بسیار دشوار است و حتما جریانات همسو با سنتی‌ها در اصولگرایان، این مهم را مدنظر دارند.

پیرامون جایگاه کلی جریان سنتی در جریان اصولگرا چه دیدگاهی دارید؟ گفته می‌شود پس از انتخابات شورای دوم، عملا این نواصولگرایان و نسل‌دوم و سوم جریان راست سابق بودند که در انتخابات مختلف، توفیق یافتند. دراین‌باره چه نظری دارید؟

به‌هرحال خود من هم به شکل رسمی، پس از شورای‌دوم در عرصه سیاست شناخته شدم هرچند پیش از آن هم تفکرات سیاسی مشخصی داشتم و کار سیاسی هم می‌کردم. اینگونه نبود که پس از سال۸۱، فقط جریانات جدیدتر اصولگرا در عرصه حاضر باشند. به‌هرحال نیروهای سنتی هم تاثیرات خود را داشته و دارند. این امر بستگی به جریانات و تحولات روز سیاسی دارد و در آن مقطع، شرایط برای فعالیت مستقیم سنتی‌ها فراهم نبود. اما فراموش نکنیم که بزرگان این جریان در سطوح کلان به ارایه برنامه و دیدگاه‌های خود می‌پرداختند و مخاطبان خاص خود را دارند که دارای فرهنگ و گفتمان خاصی هستند. پس نمی‌توان این مولفه‌ها را نادیده گرفت. آنها همچنان در سیاست اثرگذار هستند چراکه تجربیات این سالیان و نوع سلوک و باور سیاسی‌ای که دارند، همیشه مخاطبانی حتی در میان گروه‌های رقیب دارد.

برخی تحلیلگران، چندین شکست از دوم‌خرداد۷۶ تا خرداد۸۰ را عامل ظهور و بروز جریانات جوان‌تر و محدودشدن شورای هماهنگی نیروهای انقلاب با محوریت آقای‌ناطق ارزیابی کردند. حتی برخی جوان‌ترها صراحتا از لزوم بازنشسته‌شدن «شیوخ» سخن گفتند و به ائتلاف روی خوش نشان ندادند. این دیدگاه را می‌پذیرید؟

ایده حضور فعال‌تر جوان‌ترها و به تعبیر شما، نسل دوم جناح راست که معتقد به محوریت‌بخشی به اصول بودند، در زمان خودش اثرگذار بود. اما این تفکر فقط مربوط به جناح اصولگرا نبود و در اصلاح‌طلبان هم این مساله خود را نشان داد. حتی در همین انتخابات سال۹۲، این جوانان اصلاح‌طلب بودند که با تلاش خاصی، بار دیگر ستادهای سراسر کشور را فعال و از دکتر روحانی حمایت کردند؛ هرچند در عمل، سنتی‌های باتجربه و باسابقه به‌کار گرفته شدند که خود این مساله، به تدریج آسیب‌هایی را نشان خواهد داد؛ چراکه جوانانی که از قضا دارای تجربه کار سیاسی و بعضا اجرایی هستند و تحصیلات دانشگاهی دارند، کمتر مورد استفاده قرار گرفته‌اند، درحالی‌که انگیزه بالایی دارند. این مساله شاید در میان اصولگرایان هم دیده شود. به‌هرحال وقتی دیدگاه‌ها و نقطه‌نظرات جوان‌ترها، کمتر شنیده شود، حضورشان در هر ائتلافی، سخت می‌شود.

در هردو انتخابات خرداد۸۴ و خرداد۹۲، نامزد شاخص نزدیک به راست سنتی (علی لاریجانی و علی‌اکبر ولایتی) نتوانستند رای قابل‌توجهی کسب کنند. درحالی‌که هر دو چهره، دارای تجربیات موفق و حتی مورد احترام جریان رقیب یعنی اصلاح‌طلبان هستند. چرا این اتفاق افتاد؟ در هردو آن انتخابات‌ها، دوچهره جوان‌تر و دارای دیدگاه‌های تند یعنی احمدی‌نژاد و جلیلی، رای نسبتا بالایی کسب کردند. دلیل این امر را چه می‌دانید؟

این دومقطع را حتما باید از هم تفکیک کرد. شورای هماهنگی نیروهای انقلاب، فقط در مقطع انتخابات سال۸۴ به ایفای نقش پرداخت و بعد هم آقای ناطق به سبب برخی ناهماهنگی‌ها - که البته به‌نظر من سازوکارهای اشتباه هم در این ناهماهنگی‌ها نقش داشت- از این شورا کناره‌گیری کرد. به‌هرحال آقای لاریجانی در آن روز با ایده‌های موردپسند حامیان اصولگرایان فاصله داشت و امروز هم در همان مسیر حرکت می‌کند. در آن روزها، برخی عملکردهای اصلاح‌طلبان مانند انحلال شورای اول، تنش‌های مجلس‌ششم و مسایلی از این دست به شکلی بروز کرده بود که فرصت مناسبی برای جناح راست ایجاد شده بود. از طرفی گفتمانی که توسط اعضای شورای شهر دوم تهران مطرح شده و آقای‌احمدی‌نژاد آن را اجرایی می‌کرد، توانسته بود حامیانی پیدا کند. یادم هست دستگاه‌های اجرایی هم به سراغ «ملاقات‌های مردمی» رفتند و از لزوم پیگیری «گفتمان خدمت» سخن می‌گفتند. به طور طبیعی این ایده وقتی با آقای‌احمدی‌نژاد خود را در انتخابات ریاست‌جمهوری سال۸۴ هم مطرح کرد، در میان جامعه اصولگرایی که جوانان زیادی هم داشت، بیشتر مورد اقبال قرار گرفت. پس رای‌نیاوردن آقای‌لاریجانی، ربطی به نامزدی ایشان از سوی طیف سنتی اصولگرایان نداشت. ایده‌های تیم همراه احمدی‌نژاد که ما در شورای دوم طرح‌ریزی کرده بودیم، گیرایی بیشتری ایجاد کرده بود.

مشکل اینجاست که برخی افراد، خود را بزرگ یک طیف سیاسی خاص می‌دانند، در انتخابات «نامزد اصلح» معرفی می‌کنند اما عمل و عقایدشان مخالف تشکیل حزب و کار حزبی است. این در حالی است که تشکیلات سیاسی به راه انداخته‌اند و مثلا به آن، ابتدا عنوان «جبهه» اطلاق کرده‌اند! آنچه جانشین و جانشینان آیت‌الله مهدوی‌کنی باید به آن توجه کنند همین نکته است

سال ۹۲ چطور؟

درباره آقای‌ولایتی و انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۲، داستان متفاوت شد. ایشان به همراه آقایان حدادعادل و قالیباف اعلام کردند به‌دنبال ائتلاف موسوم به ۱+۲ بودند که من همان روز گفتم احتمالا ۱-۲ خواهد شد و شد! نمی‌توان آقایان حداد و قالیباف را که در این ائتلاف حاضر بودند به اصولگرایان سنتی نسبت داد. رای‌نیاوردن آقای ولایتی هم به دلیل تعلق‌خاطر ایشان به اصولگرایان سنتی نبود، بلکه فضای روز سیاست و اقتضائات آن سبب این اتفاق شد که بررسی آن، مجال مبسوط دیگری را می‌طلبد. نکته‌ای که می‌خواهم اضافه کنم این است که در سال‌های۸۱ تا ۸۳، نه‌فقط شورای‌دوم که مجلس هفتم هم تحت‌تاثیر گفتمانی بود که به آن اشاره کردم. به هر حال، بخشی از جناح راست در چندسال پیش از آن نتوانسته بودند آنطور که باید در انتخابات‌ها موفق شوند. آقای حدادعادل در مجلس ششم، رییس فراکسیون اقلیت بود اما وقتی در مجلس‌هفتم رییس شد، اعلام کرد دنباله شورای دوم شهر تهران هستند و احمدی‌نژاد هم بعد از پیروزی در انتخابات ریاست‌جمهوری، گفت به‌عنوان یار کمکی به «دوستان» اضافه شده است. پس جذابیت ایده کار بدون چشمداشت و منت برای مردم که در شورای دوم به‌دنبال آن بودیم، به‌طور طبیعی فضا را برای نامزدهای این طیف در هر انتخاباتی مساعد می‌کرد.

و ایده‌ای که می‌گویید به نتیجه هم رسید؟ هشت‌سال احمدی‌نژاد و عملکرد مجالس اصولگرا، این را نشان می‌دهد؟

البته که در فرآیند اجرا، مجریان کارآمد به تعداد کافی برای پیاده‌کردن آن ایده‌ها، دیده نشد. مشکل آنجا بود که این جریان، محور نداشت و احمدی‌نژاد هم که علاقه‌مند به محورشدن بود، به سبب برخی اشتباهات و حضور افراد ناکارآمد در اطرافش، مقبولیت لازم را پیدا نکرد. مهندس‌چمران هم می‌توانست چنین نقشی ایفا کند که نتوانست.

حمایت راست سنتی از احمدی‌نژاد و دولت وی تا سال۹۰ ادامه داشت در حالی‌که احمدی‌نژاد هیچ‌وقت به آنها روی خوش نشان نداد و خود را از حمایت آنها بی‌نیاز دانست. ماجرای «جریان انحرافی» سبب شد اختلافات عیان شود. برخی تحلیلگران، عدم‌امکان دفاع از عملکرد احمدی‌نژاد را عامل رویگردانی راست سنتی از وی می‌دانند اما عده‌ای هم این موضوع را دیرهنگام دانسته و به‌دلیل واکنش منفی افکارعمومی، راست سنتی را شروع‌کننده بازی دو سر باخت دانستند. دیدگاه شما چیست؟

راست سنتی در آن مقطع، به‌دنبال حفظ صندلی خودش بود. اولین انتقادات از احمدی‌نژاد اتفاقا از سوی طیفی صورت گرفت که پیش‌تر همراه او بودند. انتقادات من به صورت شخصی آغاز شد و همان راست سنتی که سال۹۰ به بعد، منتقد وی شده بود در آن روزها، انتقاد از احمدی‌نژاد را بر نمی‌تابید. تمام پیش‌بینی‌های ما درمورد عملکرد دولت احمدی‌نژاد محقق شد و متاسفانه کسانی که دست‌اندرکار بودند نتوانستند به نتیجه برسند. این یک واقعیت در سیاست است که با گذر زمان، در میان افکار افراد هم‌جناح، انشقاق ایجاد می‌شود.

وضعیت آیت‌الله موحدی‌کرمانی در محورساختن راست سنتی با توجه به برخوردهایی که با آیت‌الله مهدوی‌کنی در انتخابات مختلف، به‌ویژه انتخابات مجالس‌هشتم و نهم و ریاست‌جمهوری یازدهم شد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مرحوم آیت‌الله مهدوی‌کنی به‌واقع تفکر حزبی داشت. تشکل جامعه روحانیت مبارز، اگرچه در کمیسیون ماده۱۰ احزاب ثبت نشده، اما کارکرد حزبی دارد و آن هم به‌دلیل حضور چهره‌های سیاسی باتجربه در آن است. آیت‌الله مهدوی هم کارکرد دبیرکلی داشت. مشکل اینجاست که برخی افراد، خود را بزرگ یک طیف سیاسی خاص می‌دانند، در انتخابات «نامزد اصلح» معرفی می‌کنند اما عمل و عقایدشان مخالف تشکیل حزب و کار حزبی است. این در حالی است که تشکیلات سیاسی به راه انداخته‌اند و مثلا به آن، ابتدا عنوان «جبهه» اطلاق کرده‌اند! آنچه جانشین و جانشینان آیت‌الله مهدوی‌کنی باید به آن توجه کنند همین نکته است. اینکه تفکر حزبی و کار تشکیلاتی را در عمل دنبال کنند که راه حل‌شدن مشکلات اجرایی کشور، نظام حزبی و اولویت‌دادن به کار حزبی است. در میان احزاب اصولگرا، کم نیستند احزابی که دستی در قدرت و ثروت ندارند و به دنبال کار صادقانه، فعالیت در پرورش نیروی انسانی و بسترسازی برای توسعه ایران اسلامی هستند و حتی هزینه‌های تشکیلاتی خود را خودشان می‌پردازند. باید به این تشکل‌ها بهای بیشتری داد.

نیروهای معتدل اصولگرا چه دیدگاهی نسبت به اهمیت فعالیت سیاسی تعامل‌گرا با سایر جریانات سیاسی به‌ویژه اصلاح‌طلبان دارند؟ تفاوت نگاه طیف سنتی یا میانه با جریانات تندرو اصولگرا در کجاست؟

توسعه کشور جز با تعامل همه نیروهای سیاسی ممکن نیست. اساسا این طیف مورد اشاره شما، قایل به حذف آسان افراد نیست و فعالیت همه سرمایه‌های کشور با هر گرایش سیاسی را یک امر ضروری می‌داند. من قبلا در گفت‌وگو با خود شما، نظرم درباره تندروهای منتسب به اصولگرایان را گفته‌ام. باندهای قدرت و ثروت نباید خود را به‌عنوان تشکیلات و فعال حزبی جا بزنند. یک فعال سیاسی با حفظ همه اصول مورد تاکید نظام و مقام‌معظم‌رهبری، به‌دنبال حفظ سرمایه‌های انقلاب و نه حذف آنان است. باز هم تاکید می‌کنم تا زمانی که سیستم اجرا و قانونگذاری در کشور کارکرد حزبی پیدا نکرده و احزاب، قدرت لازم را در قانون و اجرا کسب نکرده باشند و انتخابات حزبی نباشد، همچنان این معضلات پابرجاست و باندها بیشتر اثرگذار خواهند بود.

ادامه از صفحه ۶

دبیرکل «انجمن اسلامی اصناف و بازار» در گفت‌وگو با «شرق»:

سنتی و غیرسنتی نداریم

پس چرا شش‌سال و در برخی طیف‌های اصولگرا هشت‌سال، مورد حمایت کامل بود. همین نشان‌دهنده اشتباه در انتخاب تاکتیک و روش از سوی جناح شما نیست؟ آیا این به‌دلیل استفاده از افراد شناخته‌نشده در فعالیت سیاسی و چربش طیف جوان‌تر نسبت به افراد شناخته‌شده و باتجربه نیست؟

برخی به اشتباه عملکرد وی را به پای اصولگرایی نوشتند. این نکته شما را می‌پذیرم که شاید وی در دوره اول مورد حمایت بود اما در دور بعدی اصلا این‌گونه نبود. برای جریان اصولگرایی فقط عملکردی که بر مبنای تبعیت از ولایت باشد ملاک است نه خود شخص، حال هر کسی که می‌خواهد باشد. احمدی‌نژاد از ما نبود و من به شخصه از ابتدا احمدی‌نژاد را قبول نداشتم و در تمامی مصاحبه‌ها وی را نقد کردم و گفتم که این شخص هیچ پای‌بندی‌ای به اصول و مبانی اصولگرایی ندارد چرا که اصولگرای واقعی کسی است که در ملازمت و همراه با ولایت حرکت کند نه کندتر و نه تندتر. اینکه افراد ناشناخته، خود را اصولگرا می‌دانند باید بگویم عده‌ای در کشور به غلط نام اصولگرایی را یدک می‌کشند که این امر محکوم است. مثلا در جریان سخنرانی رییس مجلس شورای اسلامی در قم غائله‌ای به پا شد که ما آن را قبول نداریم و حتی رهبری از این حرکت ناراحت و آزرده شدند اما مرتکبین آن، خود را اصولگرا می‌دانند.

شما تقسیم‌بندی میان اصولگرایان را قبول ندارید اما گاه حرف‌هایی از طرف برخی از آنها گفته می‌شود که حتی خود اصولگرایان آن را نمی‌پذیرند. این مساله از کجا ناشی شده است؟

در بین اصولگرایان اختلاف‌نظر وجود دارد اما این اختلاف در فروعات است نه اصول. یعنی همه اصولگرایان از اصول مشترکی حمایت کرده و بر مبنای آن حرکت می‌کنند اما در برخی مسایل با هم اختلاف دارند. اما با وجود این اختلافات اصولگرایی در بین مردم جایگاه خاصی دارد چراکه این جناح بر تعهدات خود پایبند بوده است. الان مجلس نهم ما دارای اکثریت اصولگرایان است که بدون کمترین مشکلی کار می‌کنند.